



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Volume 2400 – Student Glossary – UNIT 2408

Unit No: 2408

Tags: American Language Course, UNIT 2408, Glossary

| | | | |
|---------------------------------------|---|--|--|
| Natural | طبیعی | Scatter | بطور نامنظم شکسته شدن، متفرق شدن |
| Artificial | مصنوعی | Raindrop | قطره باران |
| Radiate | تابیدن (نور، حرارت و...)، ساطع کردن | Late | در اواخر |
| Direction | جهت، سمت | To be made up of | متشکل بودن از |
| Radiation | تابش، تشعشع | Darken (v.) | تاریک کردن، تاریک سازی کردن |
| Emit | بیرون فرستادن، ساطع کردن، تابیدن | Prism | منشور، طیف نما، نور شکن |
| Distance | فاصله، دوری | Spread out | از هم باز شدن، از هم فاصله گرفتن |
| Meaning | معنی، مفهوم | Band | گروه، دسته، باند |
| Meaningful (adj) | معنی دار، پر معنی | In the order | به ترتیب |
| Term | واژه، کلمه | Indigo | رنگ نیلی |
| Strike (a match) | کشیدن (کبریت)، روشن کردن | Violet | بنفش |
| Cigarette lighter | فندک سیگار | Represent | نماینده چیزی بودن، نشانگر چیزی بودن |
| Glow | نور دادن، درخشیدن، تابناک شدن | Stand for | نشانگر چیزی بودن، مخفف کلمه‌ای بودن |
| Thus | بنابراین، بدین ترتیب | Go on the blink | خراب شدن، خوب کار نکردن |
| Radiant (n.) | منبع نور، درخشانی، درخشندگی | Catch | کلک، حقه |
| Glowing (adj) | تابنده، درخشنده، تابشی | Trick | کلک، حقه، فریب |
| Release | آزاد کردن، رها شدن | Close shave | قسر در رفتن، نزدیک به وقوع خطر بودن |
| Of course | البته، بی گمان، طبیعتاً | Barely | به سختی، به ندرت |
| Directly (adv) | بطور مستقیم، مستقیماً | He barely made it to class on time. | نزدیک بود دیر برسه به کلاس. |
| Indirectly (adv) | بطور غیر مستقیم | Run out of | تمام کردن، نداشتن |
| Fluid | مایع، سیال، آبگونه | We almost ran out of gas, but we made it. It was a close shave. | ما تقریباً بنزین نداشتیم. اما خودمونو رسوندیم. قسر در رفتیم. |
| Simply (adv) | فقط، صرفاً | Cross-check | بررسی کردن، از چند جنبه کنترل کردن |
| Derive | مشتق شدن، گرفتن | Verify | تأیید کردن، تصدیق کردن، واریسی کردن |
| Man-made | ساخته شده به دست بشر، مصنوعی، غیر طبیعی | Fact | واقعیت، واقع |
| Contain | حاوی بودن، شامل شدن، در بر داشتن | Involve | مربوط بودن، درگیر بودن، دست اندر کار بودن |
| Contained (which is contained) | موجود | I want the facts. | من واقعیتها را می‌خواهم. |
| Tungsten | فلز تنگستن که در تولید رشته‌های لامپ استفاده می‌شود. | Check with him and crosscheck with everyone else involved. | با او چک کن و با هر کس دیگری که [در این موضوع] مربوط است از جنبه‌های مختلف کنترل کن. |
| Filament | افروزه، رشته سیم نازک درون لامپ که باعث تولید نور می‌شود. | Keep an eye on | چشم از کسی برداشتن، پایدن، مراقب کسی بودن |
| Result from | ناشی شدن از | Go on with | ادامه دادن |
| Refraction | شکست (نور)، باز شکست، انکسار | Get by with | گذران کردن، گذراندن |
| Sunlight | نور خورشید | | |
| Bend | شکستن (نور)، خم شدن، دولا شدن | | |



Course Title: English For Managers (Virtual Communication Approach)

Section Title: American Language Course Volume 2400 – Student Glossary – UNIT 2408

Unit No: 2408

Tags: American Language Course, UNIT 2408, Glossary

We don't always have the best. We have to get by with what we have. ما همیشه بهترین را نداریم. ما باید با آنچه که داریم گذران کنیم.

Go along with موافق بودن

I'll go with your suggestion. من با پیشنهاد شما موافقت می‌کنم.

Hatch سر از تخم در آوردن

Don't count your chickens before they are hatched. (ضرب المثل) جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

Genius نبوغ، هوشمندی، نابغه

Inspire الهام گرفتن

Inspiration الهام، درون‌انگیزی

Perspire عرق ریختن

Perspiration تعریق، عرق ریزی، کنایه از زحمت و تلاش بسیار

Blind نابینا، کور

Lead هدایت کردن، رهبری کردن، راه را نشان دادن

Fall into سقوط کردن، افتادن در

Ditch چاله، گودال، خندق

If the blind lead the blind, both will fall into ditch. کوری بیابید و عصاکش کور دگر شود.

Furnish فراهم کردن، ارایه دادن

Radiant (adj.) درخشان، تابناک

Out of order خراب، معیوب

Function (v.) کار کردن

In running order در حال کار، سالم و بدون عیب

Generator تولید کننده برق، ژنراتور

Dead خراب، از کار افتاده

For چونکه، زیرا، برای اینکه

Particularly (adv) به طور ویژه، به خصوص

OK (v.) اوکی کردن، موافق بودن

Press فشار دادن، تحت فشار قرار دادن

Pressed for time از نظر زمان در مضیقه، دارای وقت خیلی کم

I'm too pressed for time. خیلی وقتم کمه. از نظر زمان خیلی تحت فشارم.

Jump پریدن، جهیدن

Conclusion

Jump to conclusions

Accuse

نتیجه

خیلی سریع تصمیم گرفتن

متهم کردن